و کشتی در گرداب می‌افتد. در این شرایط، افراد به قصه زوال و نیستی در عالم متفتن می‌شـوند. من بسیاری از سوره‌های مکی قرآن را (علاوه بر دعوت‌های جهان‌شـمول معنوی و اخلاقی) از این گونـه و در واقع دعوت به نوعی دیگر دیدن، می‌دانم. عقلانیت در متن مقدس بیشتر از این سنخ است.

اما همه‌چیز همین نیسـت. پس از نشـر تاریخی دین، با دو طائفه فلاسـفه و متکلمان هم مواجـه بوده‌ایم که از حالت طرح و انکار درآمده‌اند. کلام متکفل تبیین عقلانی از دین اسـت و فیلسوفان هم کار فیلسوفی می‌کنند و این لزوماً معطوف به غایت و نتیجه‌ای از پیش تعیین‌شده نیست. به همین جهت این دو گروه عقلانیت متن مقدس را در دسـتور کار خود قرار نداده‌اند. نه این‌که از در مخالفت درآمده‌اند بلکه کوشیده‌اند استدلال‌های عقلانی را بر سیاق صغری و کبری و اقامه ادله در این مدعیات اقامه نمایند. در واقع مسلمانان از ابزار و ادوات فلسفه یونانی و بیشتر فلسفه ارسطویی استفاده کرده‌اند. بعداً که فلسفه اشراقی و پس از آن حکمت متعالیه مطرح می‌شـود، فلسـفه‌ای بر محور مفهوم وجود ایجاد می‌شود.

بنابراین اگر مراد از عقلانیت دینی، مراد فیلسوفان و متکلمان باشد، این عقلانیت صبغه دیگری داشـته و معطوف به اقامه اسـتدلال است. این مفهوم با صدق و کـذب ارتبـاط دارد. متکلمی چون فخر رازی یا مرحـوم آقای طباطبایی (در اصول فلسـفه روش رئالیسم) همین کار را می‌کنند. مرحوم استاد مطهری هم در نقد مارکسیسم کند و کاو عقلانی انجام می‌دهد. مرحوم طباطبایی و صدرای شیرازی و شیخ شهاب‌الدین سهرودی البته تفلسف هم می‌کنند؛ به این معنا که در تقریر و نظام فلسفی خودشان هم گام برمی‌دارند. کتاب بدایه الحکمه و نهایه الحکمه مرحوم طباطبائی از این حیث قابل ذکر است؛ زیرا می‌کوشد نظام فلسفی صدرا را به نحو سیسـتماتیک اقامه نموده و در معرض مخاطبان قرار دهد. به معنایی دیگر نیز این یک نوع عقلانیت دینی است؛ با این توضیح که این نحو از مدد گرفتن از عقل دینی در دل سنت اسلامی سربرآورده است.

خلاصه این که یک معنا از عقلانیت دینی، عقلانیتی است که در روایات متجلی شده و از جنود عقل سخن گفته است. این عقل که با نور عجین است، نعمتی از نعمات و مخلوقی از مخلوقات خداوند است. اما معنای دوم عقل همان است که در متن مقدس ظهور و بروز پیدا کرده و با عقلانیت عملی تناسب دارد. این عقل دعوت به سـوگردانی مخاطب بوده و می‌توان آن‌را با همراه کردن معنای شهود در معنای جدید که عبارت از مواجهه غیراستدلالی با امری متناسب است، فهمید. آیات متعددی را می‌توان بر اثبات این امر یافت و دعوت‌های متعدد به تنبه و تفقه را شناخت.

معنای سوم همان است که در کلام متجلی شده است و در حال دفاع از عقاید دینی یا به قول فقها و متکلمان دفع شـبهات اسـت. در اینجا از ابزار و ادوات فلسـفی مدد گرفته می‌شود؛ شـبیه کاری که فخر رازی، مرحوم طباطبایی و مرحوم مطهری می‌کردند.

معنای چهارم عقلانیت دینی بروز و ظهور تفلسف و تأمل فلسفی در باب هستی و کوشـش برای اسـتدلالی و نظام‌مند کردن آن‌ها در دل سنت دینی است. به این معنا که این نحو از عقلانیت و تفلسـفی که مسـتفاد از سنت دین است را عقلانیت دینی می‌نامند.

آیـا عقلانیتی که منبع معرفتی آن وحی اسـت، عقلانیت دینی است؟

در تقسیم‌بندی‌های جدید می‌توانیم عقلانیت عملی و نظری را از هم جدا کنیم. عقلانیت نظری از جنس بررسـی تناسب اسـتدلال و مدعاست اما عقلانیت عملی وظیفه‌اش بررسی وسیله و هدف است. خصوصاً در دنیای جدید در حوزه اخلاق، عقل عملی، عقلی است که دلایل راهنمای عمل را به ما می‌دهد. این تقسیم‌بندی از زمان کانت رایج شده است. اما وقتی درباره دلایل راهنمای عمل صحبت می‌شود منظور دلایلی است که انجام و یا ترک فعل را به فرد توضیح می‌دهـد. مثلاً اگر من به شـما کتابی قرض داده‌ام ایـن رفتار در عمل اقتضاء می‌کند که شما باید در فلان روز مقرر کتاب را برگردانید و اگر این کار را نکنید، دلیلی بر نقص رفتار از جانب شما است. این دلیلی است که راهنمای عمل است.

در عرصه معرفت‌شناسی جدید، منابع مختلف درک معرفت داریم: تجربه حسی، گواهی دیگران، حافظه، عقل و درون‌نگری مطرح اسـت. عده‌ای کوشـیده‌اند توضیح دهند وحی و یا فرآورده‌های وحیانی معرفت‌بخش هستند؛ چرا که وحی یک منبع معرفتی مانند گواهی دیگران اسـت. عده‌ای نیز گفته‌اند فرآورده‌های وحی، مانند فرآورده‌های منبع تجربه حسـی هستند. به تعبیر دیگر نخواسته و یا نتوانسـته‌اند توضیح دهند که وحی یک منبع معرفتی مستقل در کنار دیگر منابع معرفتی شناخته شده است بلکه کوشیده‌اند فرآورده‌های وحیانی را در ذیل فرآورده‌های یکی از این منابع معرفتی شـناخته شـده قرار دهند. مثلاً آلستون مدعی است که تجربه دینی در سیاق تجربه حسی ساخته شده و متناظر با آن است. اگر فرآورده‌های تجربه حسی معرفت‌بخش باشد، در باب تجربه دینی هم با قیودی می‌توانیم بر این سیاق حرکت کنیم و از تناسب تجربه حسی با تجربه دینی سخن بگوییم.

آلستون از معرفت بخش‌بودن فرآورده‌های وحیانی سخن می‌گوید اما نه اینکه وحی را منبع معرفتی مسـتقلی در اداره منابع معرفتی شناخته شده قرار بدهد، بلکه فرآورده‌های وحیانی را ذیل یکی از این پنج منبع معرفت معرفی می‌کند. شـاید کسی اسـتدلال کند که فرآورده‌های وحیانی هم از این صنف بوده و یا گواهی دادن دیگران هم به این صورت است و توضیح دهد که آنچه پیغمبران می‌گویند، همان «گواهی» است؛ با عنایت به شرایطی که در آن سخنان پیامبر را می‌توان معرفت‌بخش دانسـت. این تلاش‌های معرفتی، برای توضیح موجه بودن فرآورده‌های وحیانی با تمسک به منابع معرفت‌بخش شناخته شده (که در معرفت‌شـناختی جدید از آن سخن به میان می‌آید) است. به این معنا می‌توان گفت که وحی و یا فرآورده‌های وحیانی می‌تواند ذیل برخی از منابع قرار بگیرد که البته این موضوع، موافقان و مخالفانی هم دارد.

برخی معتقدند که تحریف در مسـیحیت باعث جدایی مسیر دین و عقل گردید. اما در عمل به نظر می‌رسـد که گسـترش علـوم تجربـی در غرب باعث شـد نـگاه به علوم انسـانی و حوزه‌هایی مانند توسعه تغییر یابد. در این‌باره چه نظری دارید؟ این شکاف، چطور توجیه‌پذیر است؟

در باب تحریف، اگر بحث الهیاتی و کلامی باشـد، جای سخن دارد. مسیحیان هم معتقدند که مسیح الف اول و یای آخر است و پس از او دیگر پیامبری ظهور نکرده است. همان‌گونه که دیدگاه مسلمانان این است که اسلام دینی است که پس از مسیحیت ظهور نموده و نبی مکرم اسلام بعد از حضرت مسیح مبعوث شده و آخرین پیامبر است. من نمی‌خواهم از منظر الهیاتی وارد این بحث شوم. البته من پلورالیست هستم و معتقدم که هدایت خداوند به نحو عقلانی و اکثری در عالم متجلی است و عموم مسلمانان، یهودیان و مسیحیان با یکدیگر همدهی دارند. به نظر من تأکید بر تحریف، ثمربخش نیست؛ زیرا طرف مقابل نیز همین استدلال را می‌نماید. البته «و لا یزال فیه مختلفون» و می‌توان موضع دیگری نیز اتخاذ کرد اما فکر نمی‌کنم این توضیح که در عالم مسیحیت تحریف اتفاق افتاده